

• دریافت ۸۸/۱۱/۱۰

• تأیید ۸۹/۴/۱

## بررسی تنوع موضوعی و محتوایی در غزلیات عطار

سیده مریم ابوالقاسمی\*

### چکیده

فریدالدین عطار (م ۶۲۷ق)، علاوه بر مثنویهای متعالی و برجسته خویش در غزل نیز مبتکر شیوه و بیان خاصی است که در سیر تکاملی غزل فارسی و به خصوص غزل عرفانی بسیار مؤثر بوده است. غزل عطار از حیث تکنیکهای بیانی، جوهره و محتوای شعری و تنوع موضوعات مختلف در شعر فارسی از برجستگی و اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. موضوعات عرفانی، قلندریات، وصف، تغزل، بیان تجارب و احوال درونی، پند و اندرز از جمله موضوعات گوناگون غزلیات او به شمار می‌رود؛ همچنین متنوع‌ترین، ابتکاری‌ترین و برجسته‌ترین تعبیرات رندی و قلندری را نیز در غزلیات عطار می‌توان مشاهده کرد. در این مقاله ضمن تقسیم‌بندی موضوعی غزلیات عطار، به نقد و بررسی ویژگیهای بارز و برجسته این غزلها به‌ویژه از حیث مفهوم و محتوا خواهیم پرداخت.

### کلید واژه‌ها:

غزل عطار، غزل عرفانی، تنوع، تغزل، قلندریات، ابداع و ابتکار.

\* استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

(e.mail: M\_Abolghasemi@sbu.ac.ir)

## مقدمه

نیمه دوم قرن ششم هجری (مقارن با حکومت سلجوقیان)، دوره رواج غزل در شعر فارسی است. شیوع و گسترش افکار و اندیشه‌های عرفانی، رواج زبان عربی و معارف دینی و مذهبی، تأسیس مدارس، انتقال زبان و ادب از ناحیه خراسان بسوی عراق عجم، موجب گردید که شاعران به غزلسرایی روی آورند و چه بسا قصیده‌سرایان و مثنوی‌سرایان مشهوری که غزل را به عنوان قالبی برای بیان افکار و اندیشه‌های خویش برگزیدند. البته آمیختگی فلسفه و عرفان با شعر فارسی را نیز باید از عوامل مهم رواج غزل و کسادی بازار قصیده دانست؛ زیرا غزل بهترین و مناسب‌ترین فرم و قالب شعری برای بیان این گونه اندیشه‌ها بود.

فریدالدین عطار (م ۶۲۷ ق)، در کنار مثنویهای متعالی و برجسته خویش، در غزل نیز مبتکر شیوه و بیان خاصی است که در مسیر تکاملی غزل فارسی به خصوص غزل عرفانی بسیار مؤثر واقع شد؛ وی در دو سطح زبان و محتوا، شیوه‌ها و شگردهایی برای بیان حقیقت و تجارب درونی اتخاذ کرده و در حوزه مفاهیم و معارف ناب سلوک و عرفان، سبک و بیانی خاص داشته است. در بررسی سیر تطور اندیشه در غزل فارسی آنچه که بیش از هر پدیده دیگری قابل توجه است، تلفیق و آمیزش تفکر عرفانی در دو حوزه عرفان عابدانه و عاشقانه است. در نتیجه این پیوستگی خوش‌یمن، غزل فارسی از مضامین جذاب، رازناک و زیبایی بهره برد. به طور مسلم عظمت جایگاه عطار در انواع سخن فارسی به اندازه‌ای گسترده و عمیق است که می‌توان تصور کرد بدون وجود او غزل‌سرایان شاخص و برجسته قرن هفتم و هشتم، هرگز به افق‌های بلند و دوردست شعر فارسی دست نمی‌یافتند. عطار با توجه به درک و بینش عمیق خویش از مفاهیم معنوی و کسب تجارب روحانی و درونی توانست آرای خود را به صور گوناگون و در قالب‌های هنری متفاوت به بهترین و ابداعی‌ترین شیوه بیان کند.

از جمله نکات قابل توجه، وجود موضوعات و مضامین متنوع در غزلیات عطار است. با آنکه رکن اساسی در این غزلها بر پایه موضوعات عرفانی استوار است، اما با امعان نظر و دقت می‌توان دریافت که عطار نسبت به موضوعات دیگر نیز بی‌توجه نبوده است؛ وصف، تغزل، حسب حال، بیان تجارب و احوال درونی، موضوعات رندی و قلندری، پند و اندرز (نکات تعلیمی) از جمله موضوعات متنوع غزلیات عطار به‌شمار می‌رود.

در باره پیشینه تحقیق، یادآوری این نکته ضروریست که بیشتر مطالعات و تحقیقات در حوزه عطارشناسی بر محور مثنویها و تمثیلات موجود در آنها استوار بوده و همواره مثنویهای عطار

بیش از غزلیاتش مورد عنایت و توجه قرار گرفته است. از نمونه‌های مستند و محققانه این نوع تحقیقات می‌توان به مقدمه ارزشمند کتاب «زبور پارسی» اثر استاد شفیع کدکنی اشاره کرد که در آن برخی از ویژگیهای غزلیات عطار در چند صفحه به صورت کلی مورد بررسی قرار گرفته است. بقیه موضوعات این کتاب بر حول محور هویت تاریخی عطار، نسب‌نامه معنوی عطار، عطارهای شعرفارسی و آثار منسوب به او استوار است.

هدف از تدوین این مقاله دقت و امعان نظر در موضوعات متنوع غزلیات عطار و بررسی ویژگیهای صوری آن است؛ در این مقاله ضمن تقسیم‌بندی موضوعی غزلیات عطار به بررسی ویژگیهای برجسته و مهم این غزلها از حیث موضوع و محتوا خواهیم پرداخت.

### (۱) تغزل و حسب حال

مضامین تغزلی از بنیادی‌ترین موضوعات ادب فارسی است، که در ادوار طولانی، اصلی‌ترین مضمون و جوهر شعری شاعران فارسی‌زبان را تشکیل می‌داده است. تغزل که گروهی آن را مترادف با غنایی گرفته‌اند و حتی آن را شیوه‌ای جهانی می‌دانند، اصلی‌ترین نوع شعر غنایی است که «تصویر و تلقین احوال و ادراکات نفسانی است و موضوع آن حاکی از احساسات و عواطف گوینده است.» (داد ۱۳۸۰: ۱۸۹)

رگه‌های تغزل را حتی در سروده‌های عرفانی - فلسفی، حکمی و رمزی نیز می‌توان مشاهده کرد. تغزل در شعر عطار حضوری چشم‌گیر و گسترده دارد، که از مرزهای مجاز تا حقیقت را درمی‌نوردد. «در تغزل شاعر به بیان عواطف و احساسات درونی خود می‌پردازد، معشوق را با مدح به سوی خویش فرامی‌خواند و یا از جفای او و جور رقیب می‌نالند و یا در ستایش معشوق نغمه سر می‌دهد.» (انوشه ۱۳۷۶؛ ج ۲: ۳۸۱)

عطار در پاره‌ای از غزلهای خویش به پیروی از سنت شاعران دوره سامانی و غزنوی بیشتر به توصیف جوارح و جنبه‌های ظاهری معشوق (زلف، ابرو، خط و خال و...) می‌پردازد. از بررسی و مطالعه این نوع غزلها و موضوعات غنایی مثنویهای عطار می‌توان استنباط کرد که چه‌بسا «شاعر در سالهای جوانی و حتی در روزگاران زهد و عزلت خویش باید همواره فتنه شاهد و شیفته زیبایی بوده باشد، از این رو در اشعار خویش هر جا بر منظر زیبایی عبور می‌کند و هر جا طلعت دلربایی را محتاج وصف می‌یابد، این شیفتگی به جمال را ظاهر می‌کند و گاه در این زمینه چنان شوخ و سنگ سخن می‌راند که خود را در نظر زهد فروشان عصر هم ممکن است معروض اتهام سازد.» (زرین کوب ۱۳۷۹: ۱۲۰)

البته به این نکته باید توجه داشت که اشعار عاشقانه (تغزل) در ادبیات فارسی به قدمت شعر فارسی است. توصیف از اعضاء و اندام ظاهری معشوق در اشعار اغلب شاعران قدیم فارسی‌زبان، از رودکی و دقیقی و منجیک ترمذی گرفته تا شعرای بلند آوازه قرن چهارم و پنجم، مشاهده می‌شود؛ اما این‌گونه توصیفات در اشعار عرفا و شاعران صوفی‌مشرّب نکته‌ای قابل تأمل است.

«توجه صوفیه به این نوع شعر ظاهراً در حدود اوایل قرن پنجم آغاز شده و در این میان به نظر می‌رسد که مشایخ خراسان پیشقدم بوده‌اند و چه‌بسا این امر معلول تحوّل بوده است که در قرن پنجم در تصوف مشایخ خراسان پدید آمده احتمالاً عدم توجه صوفیه به این قبیل اشعار تا قبل از قرن پنجم به دلیل غلبه روحیه زهد و عبادت بر تصوف بوده است؛ ولی در نیمه دوم قرن چهارم و اوایل قرن پنجم در پاره‌ای از محافل و مکاتب، روح سُکر و رندی و ملامتی غلبه یافته و حال و هوای جدیدی در تصوف خراسان پدید آورده و عشق محور اصلی توجه مشایخ قرار گرفته و الفاظ و مضامین اشعار عاشقانه وسیله بیان نظریات و احوال ایشان گشته است و از طرف دیگر از راه مجلس سماع بود که اشعار عاشقانه فارسی بخصوص اشعاری که در آنها وصف خال و خدّ و زلف و رخ معشوق بوده، وارد تصوف ایرانی گردید و این طبیعی‌ترین راهی بود که شعر فارسی می‌توانست از آن طریق وارد تصوف شود.» (ر.ک. پور جوادی ۱۳۷۲: ۱۳۲-۱۲۸)

«معشوق» عطار در غزلیاتش مانند معشوق ادب کلاسیک، شخصیّتی کلی و فاقد هویت فردی است، واقعیّتی محسوس و مادی است که تاب تأویل را بر نمی‌تابد:

قدّ تو به آزادی بر سرو چمن خندد      خطّ تو به سرسبزی بر مشک ختن خندد  
تایاد لبّت نبود گل‌های بهاری را      حقّا که اگر هرگز یک گل ز چمن خندد  
گر کشته شود عاشق از دشمنه خونریزی      در روی تو همچون گل از زیر کفن خندد...

(عطار ۱۳۷۱: ۱۳۷)

هم‌چنین از نمونه‌های شاخص می‌توان به غزل زیر اشاره نمود:

آن نه رو بست ماه دو هفته است      وان نه قدّست سرو بررفته است  
پیش ماه دو هفته رخ تو      ماه و خورشید طفل یک هفته است  
ذره‌ای عشق آفتاب رخس      همه دلها بجان پذیرفته است  
نرگس اوست ای عجب بیمار      دل عشاق درد بگرفته است  
هر کجا صف کشیده مژه‌او      فتنه بیدار و عافیت خفته است  
در دهانش که هست سی و دو درّ      در پس یک عقیق ناسفته است

(همان: ۲۰)

نکته قابل توجه دیگری که می‌توان از مطالعه این‌گونه اشعار استنباط نمود، این است که ظاهراً عرفای حقیقت‌بین، عشق و دل‌بستگی به زیبایی‌های عالم ماده را هم‌سنگ و موازی با عشق به جمال مطلق فرض می‌نمودند. عطار نیز حالات روحی و شیوه تجربیات سالکان طریق حق را با تجربیات مشابهی از عشاق زمینی بیان نموده است. هلموت ریتر محقق آلمانی معتقد است: «متوازی ساختن عشق به موجودات مرئی با عشق به موجود نامرئی عاطفه عشق ناسوتی را روحانی‌تر، عمیق‌تر و لطیف‌تر می‌سازد و آن را اثیری می‌کند و از هر چه حیوانی و نفسانی است بالاتر می‌برد. در عشق آسمانی و فوق انسانی حرارت احساسات و نشاط آن چنان بالا می‌گیرد که زاهد و عابد پیرو سنت را در آن خبری نیست.» (ریتر ۱۳۷۷: ۱؛ ج ۵۶۹: ۵۶۹)

بنابر این چهره معشوق در غزلیات عطار، گونه‌های متفاوت دارد:

نخست تبعیت از سنت‌های شعر فارسی که یادآور تغزلات دوره سامانی و غزنوی است و دیگر معشوقی که «آن را مستحق دوستی از جمیع وجوه می‌دانند و آن حق تعالی است.» (الفتی تبریزی ۱۳۶۲: ۴۲) همان حقیقتی که آنرا علت غایی و هدف حرکات و متحرکات جهان وجود می‌دانند، از آن‌رو که تمامی موجودات به جلوه‌های انوار وجودی او حیرانند و فقط اوست که از جمیع جهات سزاوار دوستی است. «مسلم است که عرفای جهان اسلام تقریباً از آغاز مفتون درونمایه عشق شدند و آن را یکی از مناسب‌ترین استعاره‌ها برای نشان دادن رابطه خود با خدا یافتند.» (دوبروین ۱۳۷۸: ۹۶)

در این نوع اشعار، انصراف شاعر از جمال حسّی و توجه او به کمال معنی و جمال لم یزلی در خور انکار نیست. در پاره‌ای از غزلیات عطار می‌توان به توصیف تجربیات و احوال درونی او با چنین معشوقی پی برد.<sup>۱</sup> او در این نوع از غزلها، عواطف و احساسات رقیق و شفاف خود را با زبانی روشن و روان به خواننده منتقل می‌کند؛ مانند:

دوش بر درگاه عزت کوس سلطانی زدم      خیمه بر بالای نزدیکان ربّانی زدم  
باده و ساقی و ساغر چون یکی دیدم ز ذوق      پای وحدت بر سر کفر و مسلمانی زدم...

(عطار ۱۳۷۱: ۴۰۷)

برخی از توصیفات عطار در این باب از صیغه «روایی» برخوردار است که خود حرکتی است برای پیدایش نوعی جاذبه در ایجاد فضاسازی‌های خاص و بدیع. در این‌گونه روایتها، شاعر همواره در یک سوی ماجرا قرار دارد (یکی از شخصیت‌های روایت، شاعر است) و محبوب در سوی دیگر قرار گرفته و شاعر غالباً از زبان خود (اول شخص) به بیان روایت می‌پردازد:

دوش ناگه آمد و در جان نشست  
عالمی بر منظر معمور بود  
گنج در جای خراب اولیترست  
چون مرا تنها بدید آن ماه روی  
جان بده و آنگه نشست ما طلب  
از سر جان چون تو برخیزی تمام  
چون زجانان این سخن بشنید جان  
خویش را در باخت و سرگردان نشست...

(همان: ۵۳)

سنت «مجاوبه و سؤال و جواب» و گونه‌های مناظره در بیان حسب‌حالها و ذکر احوال و تجارب درونی از شیوه‌های هنر بیانی عطار است که برخی از غزلهای او را به صورت حکایتی از محاوره‌های میان «عاشق و معشوق» درآورده است؛ از جمله:

گفتم ای جان شدم از نرگس مست تو خراب  
گفتم این جان به لب آمد ز فراق گفتا  
گفتم اندر حرم وصل توام مأوی بود  
گفتم از دست ستم‌های تو تا کی نالم  
گفتم ای جان جهان چون که مراخواهی سوخت  
گفت در شهر کسی نیست ز دستم هشیار  
چون تو در هر طرفی هست مرا کشته هزار  
گفت اندر حرم شاه کرا باشد بار  
گفت تا داغ محبت بودت بر رخسار  
بکشم زود و زین بیش مرا رنجه مدار

(همان: ۳۱۶)

## ۲) موضوعات تعلیمی

بخش بسیاری از موضوعات و مفاهیم ادب فارسی، ناظر بر بُعد آموزشی و تعلیمی آن است که رشته‌ای از معارف نظری و یا عملی مربوط به انسان را در بر می‌گیرد و به شیوه‌ای هنرمندانه اعتقاد و نظریه‌ای فلسفی، دینی و اخلاقی را توصیف می‌کند. موضوعات تعلیمی، پند و اندرز بخشی از مفاهیم غزلیات عطار را به خود اختصاص می‌دهد، از جمله موضوعاتی که در این نوع غزلهای مورد توجه و تأکید قرار گرفته است عبارت‌اند از: بی اعتباری دنیای فانی و زخارف دنیوی، توجه به ارزشهای معنوی، توجه به سرای اخروی، اهمیت شب زنده‌داری و تهجد، عدم توقع از اهل دنیا، ترک زشتی‌ها و بدیها، عبرت‌گرفتن از سرگذشت پیشینیان و... در این نوع غزلهای

معمولاً فعل در وجه «امری» به کار می‌رود:

تا در این زندان فانی زندگانی باشدت  
این جهان را ترک کن تا چون گذشتی زین جهان  
روی خود را زعفرانی کن به بیداری شب  
کنج عزلت گیر تا گنج معانی باشدت  
این جهانت گر نباشد آن جهانی باشدت  
تا به روز حشر روی ارغوانی باشدت...  
(همان: ۱۲)

خدمت حق کن به هر مقام که باشی  
خدمت مخلوق افتخار ندارد  
(همان: ۱۴۴)

یقین دان که همچون تو بسیار کس  
اگر جامه عمر تو ز آهنست  
درخت بترب بودن از بن بکن  
فکندست در چرخ، چرخ کبود  
اجل بگسلد از همش تار و پود  
ز شاخ بهی کن کلوخ آمرو  
(همان: ۲۷۰)

اصولاً نکات تعلیمی از موضوعات حائز اهمیت در غزلیات و مثنویهای عطار به شمار می‌رود. «کلام تعلیمی او ورای طور شاعران بوده، در شعر تعلیمی او که رنگ خطابه دارد عطار تا حدی شیوه سنایی و احياناً خاقانی را دنبال می‌کند؛ اما کلام او به خاطر سادگی که دارد بیشتر بر دل می‌نشیند و تأثیر فزونت‌تر دارد.» (زرین کوب ۱۳۷۹: ۱۱۸)

عطار حتی در برخی از غزلهای خویش که درونمایه اصلی آن را «وصف طبیعت» تشکیل می‌دهد، نکات تعلیمی و اخلاقی را چاشنی غزل خویش کرده است؛ از جمله در غزل زیر با مطلع:

باد شمال می‌وزد طره یاسمن نگر  
وقت سحر ز عشق گل بلبل نعره زن نگر...  
در هشت بیت ابتدای این غزل، طبیعت بهاری به تصویر کشیده می‌شود، اما از بیت نهم به بعد، غزل با موضوعات تعلیمی از قبیل "بی اعتباری و نا پایداری عالم ماده و لزوم تجربه و عبرت‌گیری از عالم ماده و حوادث موجود در آن" به پایان می‌رسد. در این نوع غزلها وصف طبیعت مقدمه و ابزاری برای بیان افکار متعالی و اندیشه‌های تعلیمی و اخلاقی به شمار می‌آید:  
خیز و دمی به وقت گل باده بده که عمر شد  
چند غم جهان خوری شادی انجمن نگر...  
ای دل خفته عمر شد تجربه گیر از جهان  
زندگی بدست کن، مردن مرد و زن نگر  
(عطار، ۱۳۷۱: ۳۳۰)

### ۳) موضوعات عرفانی

در غزلیات عطار، موضوعات عرفانی از تنوع و اهمیت خاصی برخوردار است. «شعر عطار و مولوی پالوده از هر شائبه‌ای، در خدمت یک جهان‌بینی است و آن "جهان‌بینی عرفانی" است که نخستین تجربه‌های آن با شطح و شعرهای منشور بایزید بسطامی و حلاج و ابوالحسن خرقانی و ابوسعید ابوالخیر و احمد غزالی آغاز می‌شود و در بستر تاریخ اندیشه‌ها به هم می‌آمیزد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۴۴)

از ویژگی‌های غزلیات عرفانی عطار می‌توان به عدم تراکم اصطلاحات و واژگان درجه اول صوفیانه اشاره کرد. عطار با توجه به تسلط بر تجارب روحانی و باطنی خویش، مفاهیم عرفانی و سلوک را به نحو بسیار طبیعی و با مهارت و استادی و بدون استفاده فراوان از واژگان تصوف بیان کرده است. گستردگی و تنوع مفاهیم و موضوعات عرفانی در غزلیات او از نکات حائز اهمیت است؛ همچنین، برخی از اصطلاحات عرفانی در زبان عطار معانی خاص خود را دارد که بیانگر دیدگاه ابداعی و ابتکاری او در باب برخی از مصطلحات مربوط به جهان‌بینی عرفانی است که گاه با تعاریفی که در کتب معتبر صوفیه بیان شده تفاوتی دارد. اینجا به‌عنوان نمونه تنها به ذکر چند اصطلاح مهم اکتفا می‌شود. از جمله این اصطلاحات می‌توان به واژه «اثبات»<sup>۲</sup> اشاره کرد. عطار این اصطلاح را که معمولاً در کنار «محو» قرار دارد، از دیدگاه‌های مختلف مورد بررسی قرار داده است؛ در غزلیات او، «اثبات» گاهی در معنی اظهار وجود و «منی و هستی» است که حجاب راه سالک به‌شمار می‌رود؛ زیرا در مسیر سلوک هرگاه سالک از خودی و نفس خویش رهایی یابد به مقام محو در حقیقت دست می‌یابد:

دم مزن گر همدمی می‌بایدت	خسته شو گر مرهمی می‌بایدت
تا در اثباتی تو بس نامحرمی	محو شو گرمحرمی می‌بایدت
اشک لایق‌تر شفیع تو از آنک	هر عبادت را نمی‌بایدت

(عطار، ۱۳۷۱: ۱۴)

در زبان عطار گاهی از آن به عنوان «اثبات اول» نیز یاد شده است:

روز و شب چون غافلی از روز و شب	کی کنی از سر روز و شب طرب
صد هزاران محو در اثبات هست	صد هزار اثبات در محو ای عجب
چون تو در اثبات اول مانندی	مانده‌ای از ننگ خود سر در کنب
تا نمیری و نگردی زنده باز	صد هزاران بار هستی بی ادب

(همان: ۹)



گویی که «محو و اثبات از درون یکدیگر بیرون می آیند. از محو، اثبات و از اثبات، محو می‌زاید. اثبات اول، اثبات نفس و خودی است و چون سالک از خودی و نفس بمیرد به محو در حق می‌رسد.» (صارمی ۱۳۷۳: ۱۴)

در غزلیات عطار از اثبات گاهی به معنی "بقا و هستی حقیقی" نیز تعبیر می‌شود که شرط رسیدن به آن "فنا و نیستی" می‌باشد:

گم شدن و بی خودیست راه خرابات      توشه این راه جز فنا نتوان کرد  
هر که زخود محو گشت در بن این دیر      وعده اثبات او وفا نتوان کرد...  
(همان: ۱۶۱)

در غزلی نیز حقیقت مطلق ورای محو و اثبات دانسته شده و گرفتار آمدن در بند محو و اثبات عامل پای بندی سالک به شمار آمده است:

تا تو در اثبات و محوی مبتلایی فرخ آنکس      کو ازین هر دو کناری جست و ناگه از میان شد  
گم شدن از محو، پیدا گشتن از اثبات تا کی      مرد آنرا دان که چون مردان ورای این و آن شد  
هر که از اثبات آزاد آمد و از محو فارغ      هر چه بودش آرزو تا چشم بر هم زد عیان شد  
تن در اثباتست و جان در محو ازین هر دو برون شو      کانک زین هر دو برون شد او عزیز جاودان شد  
(همان: ۲۰۵)

حقیقت و کیفیت "فنا و بقا" نیز از نکات قابل تأمل در غزلیات عطار است. وی به منظور تبیین حقیقت و کیفیت فنا در آثار متعدد خود از تعبیرات متنوع و گوناگونی استفاده کرده است که بخشی از این توصیفات را در غزلیاتش می‌بینیم. در تفکر عطار، فنا حقیقتی متعالیست. فنا، شرط رسیدن به بقای حقیقی (نک. دیوان: ۲۵)، ره توشه سالک (نک. همان: ۳۳۶)، حقیقت و مغز ایمان (نک. همان: ۸۵۲)، رنگ‌باختن و یک‌رنگ شدن (نک. همان: ۵۵۷) است. فنا با محو نیز رابطه‌ای مستقیم دارد و گاهی مترادف آن و در ردیف محو قرار می‌گیرد و سرمایه حقیقی سالک در مسیر عشق به شمار می‌رود (نک. همان: ۶۲) فنا حرکت است و دارای مراتب است که می‌توان با توجه به هر یک از این مراتب تعریفی خاص از آن ارائه کرد. در تفکر عطار فنا به انواع "فنا فی افعال، فنا فی صفات و فنا فی ذات" تقسیم می‌شود. در واقع صوفی بودن با طی کردن اقسام سه‌گانه فنا تحقق می‌پذیرد؛ اما مرحله متعالی فنا که به "بقا" می‌پیوندد، "فنا فی ذات" است (نک. همان: ۳۴)، در این مرحله فانی "ذات" هستی خویش و هر چه جز حق را نفی می‌کند تا بدانجا که حتی خود را نیز باز نمی‌یابد. در بعضی از غزلیات عطار از ترکیب "گم شدن" نیز همان مفهوم

"فنا" استنباط می‌شود. در بیت زیر، تکرار واژه "گم شدن" تأکید و برجسته‌سازی مفهوم فنا را در ذهن مخاطب به همراه دارد:

گم شدم و گم شدم و گم شدم      خود چه شناسم که چه سان گم شدم؟  
سایه یک ذره چه سان گم شود      در بر خورشید چنان گم شدم  
(همان: ۴۰۹)

هدف از سیر نهایی تلاش سالک و همه کوشش‌ها و کشش‌های او پیوستن به مرحله "بقا" است. در کلام عطار "بقا" دارای دو مفهوم و کاربرد متفاوت است؛ نخست بقای قبل از فنا که بی‌اعتبار و بی‌ارزش است و می‌توان از آن به عنوان "پندار بقا" یاد نمود (نک. همان: ۳۹۷) و دیگر "بقای کل" و هست مطلق است (نک. همان: ۱۳۷) که به معنی بقای پس از فناست. عطار عبارت "هست مطلق" را در برابر "فنا" که همان فنا ذاتی است قرار داده است (نک. همان: ۵۱۷) تا نشان دهد "بقا" نتیجه آخرین مرحله "فنا" یعنی فنا ذاتی است:

زهر دو کون فنا شود در این ره ای عطار      که باقی ره عشاق فانی ذات است  
(همان: ۳۴)

عطار در غزلهای عرفانی خویش به منظور تبیین حقیقت "محو، فنا و وصال" از تمثیلهای متعددی استفاده کرده است که مستحیل شدن وجود جزئی در جوهر کل کاینات را به تصویر کشیده است، عرفا این فانی شدن وجود عاشق را در وجود معشوق به صورتهای متعددی بیان می‌کنند که «موی شدن در زلف معشوق» (نک. غزالی: ۱۳۶۸: ۳۷) از نمونه‌های آن به شمار می‌رود. در بیان عطار تمثیل "قطره یا شبنم و دریا" و "ذره و خورشید" بارها تکرار شده است، به اعتقاد وی دریای ازلی، حقیقت ثابت و اصل لایتغیر وجود است که همه مخلوقات و موجودات از آن نشأت گرفته و در نهایت به سوی او باز می‌گردند و سالک نیز از طریق "استغراق" و فنا بدان می‌پیوندد، به اعتقاد وی حرکت ذرات به سوی خورشید، نمادی از حرکت و صعود سالک به سوی خورشید حقیقت است؛ زیرا تا سالک مانند ذره زیر و زبر نگردد و ناچیز نشود امکان دسترسی او به حقیقت مقدور نیست:

هر خاک که ذره‌ای قدم گشت      در عالم عشق تاج سر شد  
تا تو نشوی چو ذره ناچیز      نتوانی ازین قفس بدر شد  
هر کوبه وجود ذره آمد      فارغ ز وجود خیر و شر شد  
ذره ز که پرسد و چه پرسد      زیرا که ز خویش بی خبر شد...<sup>۳</sup>  
(همان: ۱۹۷)

در برخی از غزلها نیز از تمثیل "سایه و خورشید" و "سبنم و دریا"<sup>۴</sup> استفاده شده است. در واقع نظریه «همه اوست» از مهم‌ترین و متعالی‌ترین دیدگاههای فکری عطار در بیان حقیقت عالم هستی به شمار می‌رود. در چنین جهان‌بینی همه مخلوقات و موجودات با حقیقت مطلق رابطه‌ای ناگسستگی دارند؛ الوهیتی شامل و همه‌جانبه که همه موجودات در آن حضور دارند و به سوی او حرکت می‌کنند. آنچه از مبدأ کل صادر می‌شود، "نفس رحمانی" و "فیض قدسی" و یا وجود ساری در همه موجودات است؛ رابطه این فیض قدسی و یا نفس رحمانی با عالم وجود مانند دریایی متلاطم و مواج است که این امواج در عین تکثر و جدایی از دریا، هنگامی که از جنبش و حرکت باز می‌ایستند با دریا یکی می‌گردند، بنابراین امواجی که متعین به تعین خاصی هستند، در حقیقت دریاوند و از آن نشأت گرفته‌اند؛ با این مثال مشخص می‌شود که موجودات عالم در عین اختلافی که در حدود و ماهیات دارند، در وجود واحدند. "کثرت" امری اعتباری و "وحدت" امری حقیقی است و عالم در عین کثرت، واحد است.

عالم پر است از تو، غایب منم ز غفلت	تو حاضری ولیکن من آن نظر ندارم (همان: ۴۲۵)
گر جمله تویی همه جهان چیست	ور هیچ نیم من این فغان چیست
هم جمله تویی و هم همه تو	وان چیست که غیر تست آن چیست
چون هست یقین که نیست جز تو	آوازه این همه گمان چیست
بر ما چو وجود نیست ما را	چندین غم و درد بیکران چیست

(همان: ۷۹)

برخی از غزلیات عطار در تبیین چنین اندیشه‌ای بیان شده است؛ زیرا جهان‌بینی غالب عطار، وحدت‌گرایی و عرفان وابسته بدان است؛ این وحدت‌گرایی در سیر تکاملی خود به این نظریه منتهی می‌شود که هیچ چیز در هستی جز "حق" وجود حقیقی ندارد: «لیس فی الوجود الا الله»، عارف در بالاترین مدارج معرفت تنها یک حقیقت را مؤثر می‌داند. عرفایی که این معرفت را با فنا پیوند می‌دهند، آن را «فنا فی التوحید» (نک. غزالی: ۱۳۶۴ ج: ۲، ۵۳۰) می‌نامند. در تفکر عطار وجود جزئی انسان جملگی مانند قطره، سایه، ذره، ظل و عکس است و حقیقت مطلق به منزله دریا، خورشید و ذی‌ظل است. (نک. عطار: ۴۲۸، ۵۴۸، ۲۶۱، ۱۵۵، ۲۶) پایه این تفکر بر اصل "استغراق" نهاد شده است که حلول و اتحاد را در آن راهی نیست. در اغلب غزلیات عطار شاهد استغراق روح بشری در حقیقت مطلق و یا فنا و استغراق جزء در کل هستیم. استغراق نتیجه کسب سالک و کشف احوال است، نه به معنی "با حق یکی شدن" که اعتقاد

حلولیان است؛ در تفکر عطار، حلول به معنای "خدا شدن" است، در حالی که در برابر آن فنا شدن صفات و ذات و بقا یافتن و در نتیجه "از خدا شدن" قرار دارد:

ممکن نبود که هیچ مخلوق  
گردید خدا یا خدا گردد  
اما سخن درست آن باشد  
کز ذات و صفات خود فنا گردد  
هر گه که فنا شود از آن هر دو  
در عین یگانگی بقا گردد  
حضرت به زبان حال می گوید  
کس ما نشود ولی ز ما گردد  
(همان: ۱۳۴)

همچنین به نظر می‌رسد که عطار از سوء تعبیر در باب اتحاد نیز بیم داشته است؛ بنابراین اتحاد را در کلام خود در کنار حلول قرار داده و هر دو را در مقابل استغراق مطرح کرده است، تا بدین‌گونه صوفیان را از اتهامات ظاهریان که از اتحاد تصویری نادرست داشته‌اند تبرئه کند.

اینجا که منم حلول نبود استغراق است و کشف احوال (همان: ۳۷۱)  
از دیگر موضوعات قابل توجه در غزلیات عطار، مسأله "پیمان ازلی پروردگار با ذریه آدم" است که عرفا از آن با عنوان "محبت و عشق ازلی" یاد می‌کنند. به ویژه از جمله ابداعات و ابتکارات ذهنی و زبانی عطار، ایجاد ترکیبات و واژگان جدیدی با این مضمون است. منشأ این محبت و یا عشق ازلی همان میثاقی است که پروردگار بانسل آدم بسته است: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قالوا بلی شهدنا» (اعراف: ۱۷۲)

ما ز خرابات عشق مست است آمدیم  
نام بلی چون بریم چون همه مست آمدیم  
پیش ز ما جان ما خورد شراب الست  
ما همه زان یک شراب مست الست آمدیم  
ساقی جام الست چون و سقیهم بگفت  
ما ز پی نیستی عاشق هست آمدیم  
(همان: ۴۹۵)

وی در بسیاری از غزلیات خود، از این پیمان با عنوان "باده نوشی ازلی، مستی از باده الست، مست الست، شراب الست و ساغر الست" یاد کرده است. (عطار: ۳۶، ۱۹۲، ۳۹۳، ۴۹۵، ۵۹۵)  
جانها ز یک شراب الست توتا به حشر  
مست اوفتاده بر سر و درگل بمانده (همان: ۵۹۵)  
به اعتقاد یکی از محققین، «سنایی باده و می را معمولاً به معنای عشق به کار می‌برد ولی هیچگاه تعبیر "باده الست، مست الست و جام الست" را به کار نمی‌برد، اما عطار و شعرای بعد از او می و باده و شراب را دقیقاً همان باده و عشقی می‌دانند که روح ایشان در عالم ذر قبلاً نوش کرده است.» (پورجوادی: ۱۳۸۷: ۲۲۷)

عطار در ساختن ترکیبات جدید و رواج دادن تعبیرات و مضامینی که شعرای قبل از او درباره شراب و مستی الست ساخته بودند، نقش بسیار مؤثری داشته است، به عبارت دیگر واژه‌سازی با الست و عهدالست و پیمان الست و به خصوص ترکیب آن با باده، ساغر، شراب و می را می‌توان از ابتکارات زبانی عطار و رواج تعبیرات و مضامین جدیدی دانست که بسیاری از شاعران عارف مسلک از این حیث تحت تأثیر اشعار عطار بوده‌اند و از این راه، ترکیبات جدیدی وارد حوزه زبان شعر عرفانی شده است.

از دیگر موضوعاتی که در غزلیات عطار مورد تأمل قرار گرفته است، توجه به "حقیقت وجود آدمی" و ارزش و اعتبار او به عنوان موجودیست که جان او با اصل آفرینش پیوندی ناگسستنی دارد؛ به اعتقاد او آدمی فقط ترکیبی از آب و گل نیست، بلکه جلوه‌ای از فروغ رخ معشوق است که از "دم" ظاهرگشته است، او موجودیست که امر بر او مباحره‌ای و بیواسطه وارد شده است: یکدمست آن دم که آن دم آدم آمد از حقیقت مرتد دین باشی ار تو محرم آن دم نباشی (همان: ۶۴۳)

در غزلیات عطار صفات و ویژگیهای آدمی با دقت، ظرافت و ابتکار خاصی توصیف شده است: آدمی، سلطان جاویدان و صدرغیب الغیب است. (همان: ۳۰) هر آنچه که در دو جهان است جملگی طفیل وجود اوست و برای او آفریده شده، آدمی آینه جمال حق و صاحب جام جهان‌نما است. (همان: ۶۲) جان او به اصل اصل آفرینش وابسته است و مسجود ملایک است. (همان: ۲۹)

عطار به منظور تبیین رابطه حق تعالی و آدمی از تمثیل آینه استفاده نموده و برتری مقام او را این‌گونه توصیف کرده است:

تویی از روی ذات آینه شاه      شه از روی صفاتی آینه تست  
که داند تا تو اندر پرده غیب      چه چیزی و چه اصلی مایه تست  
(همان: ۳۰)

زیبایی آینه، پرتوی از جمال بی‌نشان اوست که برقع برانداخته و آینه‌ای از آدمی برای خویش ساخته است. آینه بودن آدمی از آن جهت است که خداوند او را از دریای بی‌کران صفات خود برخوردار کرد و این‌گونه جمال خویش را بر صحرا نهاد. دل، آینه وجود آدمی و مظهر جمال حق است، هر چند به اعتقاد عطار برای پی‌بردن به جلال او باید از "جان" نیز آینه‌ای ساخت:

هر که در این دایره دوران کند      نقطه دل آینه جان کند  
چون رخ جان ز آینه دل بدید      جان خود آینه جانان کند  
(همان: ۲۴۳)

همچنین از دیگر موضوعات متنوع عرفانی که در غزلیات عطار از آن یاد شده است، عبارتند از: رها شدن از بند تعلقات (خلع نعلیک) و از قید کثرات رهیدن، درک ارزش وقت، توصیف عشق و عقل، برتری مقام عاشق بر عاقل و زاهد<sup>۵</sup>.

#### ۴) موضوعات رندی و قلندری

تفکر رندی و قلندری بخش مهمی از موضوعات غزلیات عطار را به خود اختصاص می‌دهد. عطار تحت تأثیر حکیم سنایی این‌گونه موضوعات و مضامین را با شیوه‌ای ابتکاری و سبک و اسلوب خاصی در شعر خویش بیان می‌کند و به‌خوبی از عهده توصیف آن بر می‌آید. در آثار عطار "قلندر" محلی است با رسوم و آدابی ویژه در سرزمین عجم که مردم عرب چندان با آن آشنایی ندارند. عطار در منطق‌الطیر، داستان مرد عربی را ذکر می‌کند که گذرش به قلندر (قال اندر) و یا "قلندر خانه" می‌افتد که در آن‌جا شراب و دُردی به افراد می‌دادند و آنها هرچه داشتند چون پاکبازان می‌باختند. (نک. عطار ۱۳۸۴: ۳۹۰) در الهی‌نامه نیز داستان "بایزید بسطامی و قلاشی" ذکر می‌شود که او را حد می‌زنند نتیجه داستان به نفع قلاش و رند تمام می‌شود (نک. عطار ۱۳۶۸: ۱۷۵) به مردمی که در قلندر خانه اقامت داشتند "رند" می‌گفتند و ساکنان آنجا مشتی مردم سنگ، بی سر و پا و پاکباخته به شمار می‌رفتند. در غزلیات عطار نیز، قلندر در اصل نام مکان و جایگاهی بوده که پیران کار دیده و رندان وارسته در آن‌جا حضور داشته‌اند، از جمله در غزل زیر:

ای پیر مناجاتی رختت به قلندر کش      دل از دو جهان بر کن دُردی به براندر کش  
خمار و قلندر شومست می دلبر شو      ورگفت که کافر شو هان تا نشوی سرکش  
چون کافر او باشی هر چند زاو باشی      با دوست به قلاشی هم دست کنی در کش  
(عطار ۱۳۷۱: ۳۵۵)

معمولاً در این‌گونه غزلها، سجاده از آن زاهدان و دُرد و قمار و دُرد و خمار از آن عاشقان پاکباز است. بی‌خانمان شدن، از قید نام و ننگ رستن و از کعبه به خمار رفتن از جمله مضامین مشهور اشعار قلندری عطار است، به خصوص جامه شهرت، عجب و ریابافته‌ای پُرافت است که چهره اخلاص و یکرنگی را می‌پوشاند، پس مبارزه با این صفت نفسانی همواره یکی از دغدغه‌های عارفان شوریده و رندان وارسته و حقیقت‌جو بوده است. در غزلیات قلندری عطار، نفی ریاکاری و ریاکاران از موضوعات محوری و اساسی به شمار می‌رود. خرقه‌پوشی و

موجه بودن ظاهر، دلیل بر پاکی و صفای باطنی نیست:

آخر ای صوفی مرقع پوش      لاف تقوا مزن، ورع مفروش  
خرقه مخرقه ز تن بر کن      دلوق ازرق مرائانه مپوش...  
(همان: ۳۹۵)

عطار در غزلی صوفیان ریا کار جامعه خویش را به شدت به باد انتقاد گرفته است. به اعتقاد وی صوفیان محقق و پیران و مرشدان کار دیده و اهل عمل که در قرنهای چهارم و پنجم، خالق اندیشه‌ها و افکار متعالی بودند، در روزگار او کم‌یاب و نایاب‌اند؛ جای بایزیدها و بسعیدها را خرقه‌پوشانی گرفته‌اند که دام زرق و ریا گسترده‌اند، در این روزگار از توکل و اخلاص جز نام و نشانی برجای نمانده:

در کنج اعتکاف دلی بردبار کو      بر گنج عشق جان کسی کامکار کو  
اندر میان صفه نشینان خانقاه      یک صوفی محقق پرهیز گار کو  
در حلقه سماع که دریای حالتست      بر آتش سماع دلی بیقرار کو  
خالص برای لله ازین ژنده جامگان      بی زرق و بی نفاق یکی خرقه دار کو  
مردان مرد و راه نمایان روزگار      زین پیش بوده‌اند در این روزگار کو  
(همان: ۵۷۱)

مرد قلندری غزلهای او که قهرمان و شخصیت اصلی شعر مغانه را تشکیل می‌دهد، معمولاً شخصیتی توصیف می‌شود که در خرابات، کوزه‌ای شراب در کف دارد و در آنجا تمام هستی خود را به باد یغما می‌دهد (نک. عطار ۱۳۷۱: ۱۱) این گروه به مستی و بی‌هوشی و اقامت در دیر مغان بسیار پایبندند. غزل زیر از جمله نمونه‌های شاخص غزلیات قلندری عطار به شمار می‌رود:

باردگر شور آورید این پیر دُرد آشام را      صدجام بر هم نوش کرد از خون دل پر جام ما  
بس کم زنی استاد شد بی‌خانه و بنیاد شد      از نام و ننگ آزاد شد نیکست این بدنام ما...  
(همان: ۵)

در غزلهای قلندری عطار، اصطلاحات و کلمات مربوط به حوزه شریعت از بار معنایی مثبتی برخوردار نیستند و بالعکس کلماتی مانند دیر، خرابات، میخانه، کفر، شراب، دُرد، خمار، بت و ... از حرمت و ارزش خاصی برخوردارند؛ زیرا در سخن عطار و شاعران هم‌مسلك او مدلول کلماتی مانند مسجد، زهد، میخانه، خرابات، کفر و می دقیقاً همان چیزی نیست که در روابط و

قراردادهای اجتماعی و هنجار و عرف عادی از آن اراده می‌کنیم؛ بنابراین نمی‌توان آنان را به خاطر تعظیم واژه‌ای و یا تحقیر اصطلاحی نکوهش و سرزنش نمود، زیرا مسلماً این واژه‌ها بر مدلول و دلالت اولیه خود اشاره ندارند. در این‌گونه غزلها شاخص‌ترین و بی‌پرواترین مفاهیم و تعبیرات رندی و قلندری را می‌توان مشاهده کرد، مضامینی چون در گلخن سر فرو بردن، در فسق و قمار بودن، گبر بودن، اهل زنا و کلیسا بودن، زاهد را انکار کردن، صلاهی کفر در دادن و...

ما مرد کلیسیا و زَناریم	گبری کهنیم و نام برداریم
دریوزه‌گران شهر گبرانیم	شش پنج زنان کوی خماریم
با جمله مفسدان به تصدیقیم	با جمله زاهدان به انکاریم
در فسق و قمار پیر و استادیم	در دیر مغان مغی به هنجاریم
تسبیح و ردا نمی‌خریم الحق	سالوس و نفاق را خریداریم

(همان: ۸۶)

و نیز:

سحرگاهی شدم سوی خرابات	که رندان را کنم دعوت به طامات
عصا اندر کف و سجاده بر دوش	که هستم زاهدی صاحب کرامات
خراباتی مرا گفتا که ای شیخ	بگو تا خود چه کارست از مهمات
بدو گفتم که کارم توبه تست	اگر تو به کنی یابی مراعات
مرا گفتا برو ای زاهد خشک	که تر گردی ز دُردی خرابات
اگر یک قطره دُردی بر تو ریزم	ز مسجد بازمانی و ز مناجات

(همان: ۱۱)

خرابات که در زبان صوفیه «جایگاه خرابی بشریت است» (کاشانی ۱۳۷۶: ۳۵۴)، در غزلیات قلندری عطار جایگاه ویژه‌ای دارد و اصولاً کمتر شعر قلندری را می‌توان یافت که در آن به گونه‌ای در وصف خرابات سخن به میان نیامده باشد. خرابات از دیدگاه عطار، قبله و مناجاتگاه عاشقان حقیقی و رندان وارسته است. سالکان خرابات و دیرنشینان حقیقی، دل به طاعات و عبادات نبسته‌اند و مرد طامات نیستند.

بیا که قبله ماگوشه خراباتست	بیار باده که عاشق نه مرد طاماتست
پیاله‌ای دو به من ده که صبح پرده درید	پیاده‌ای دو فروکن که وقت شهماتست



کسی که دیر نشین مغانست پیوسته      چه مرد دین و چه شایسته عبادتست  
مگو زخرقه و تسییح از آنکه این دل مست      میان بیسته به زنار در مناجاتست...  
(همان: ۳۳)

عطار در نحوه بیان موضوعات رندی و قلندری از شیوه‌های ابداعی و ابتکاری نیز استفاده کرده است. تعدادی از غزلیات قلندری عطار، سبکی «روایتی» دارد و نوعی سرگذشت، قصه و یا واقعه‌ای تقریباً طولانی را به تصویر می‌کشد و چه‌بسا که در این نوع غزلیات جوهره زندگی یک عارف و تحوّل درونی او ترسیم می‌شود و به گونه‌ای نقد حال شاعر است، اصطلاحات اشعار قلندری نیز چاشنی این گونه غزل‌هاست:

پیر ما وقت سحر بیدار شد      از در مسجد بر خمار شد  
از میان حلقه مردان دین      در میان حلقه زنار شد  
چون شراب عشق در وی کار کرد      از بدو نیک جهان بیزار شد  
اوفتان خیزان چو مستان صبح      جام می بر کف سوی  
(همان: ۱۹۴)

(نیز نک. غزل سحر گاهی شدم سوی خرابات، همان: ۱۱)

عطار در برخی از غزلیات قلندری خود که در بیان تجارب عرفانی اوست به واژه خاصی در حوزه غزل قلندری اشاره می‌کند و آن ترکیب «ترسابچه» و «ترسازاده» است، معمولاً در این گونه غزل‌ها ترسابچه یا ترسازاده چون شاهدهی روحانی، باده به دست در حالی که از دین ریایی گریزان است، فرد صاحب واقعه را مورد خطاب قرار می‌دهد (ترسا بچه‌ای شکر لبم دوش، عطار: ۱۳۷۱: ۳۶۰، ترسا بچه لولی همچو بت روحانی: ۶۵۹ و ترسا بچه‌ای کشید در کارم: ۴۳۵)؛ گاهی نیز "ترک قلندر" و یا "پیر" در بچه حقایق باطنی را به سوی فرد می‌گشاید (ترک قلندر من دوش در آمد از درم، همان: ۴۳۵، دوش آمد پیر ما در صومعه بُد تنها: ۵۸۵). رد پای جهان‌بینی قلندری و رندی و اصطلاحات و واژگان مربوط به آن را حتی در برخی از غزلیاتی که در موضوعاتی چون وصف، حسب‌حال و تغزل سروده شده‌اند نیز، می‌توان به خوبی مشاهده کرد، عطار از اصطلاحات زبان قلندری و کلمات و واژگان و حتی مضامین آن به عنوان چاشنی غزلیات خود سود جسته است:

مفشان سر زلف خویش سرمست      دستی بر نه که رفتم از دست  
دریاب مرا که طاقتم نیست      انصاف بده که جای آن هست

تا نرگس مست تو بدیدم      از نرگس مست تو شدم مست  
 در ده می کهنه‌ای مسلمان      کین کافر کهنه توبه بشکست  
 در بتکده رفت و دست بگشاد      ز نر چهار گوشه بر بست  
 (همان:ص:۴۰)

تنوع و گستردگی موضوع و مضمون و نوآوری در شیوه بیان از ویژگیهای خاص غزلیات قلندری عطار است. قبل از او این ویژگی را در غزلیات قلندری حکیم سنایی نیز دیدیم، به عبارت دیگر در قرن ششم هجری تنها در اشعار قلندری سنایی و عطار می‌توان تنوع و گستردگی موضوع و واژگان قلندری را به وضوح مشاهده کرد.

از نکات حائز اهمیت در قلمرو زبان عطار، کاربرد اصطلاحات و واژگان خاص است. از میان موضوعات متنوع در غزلیات عطار، موضوعات قلندری از بیش‌ترین تنوع زبانی و واژگانی برخوردارند، کلمات و واژگان زیر بیش‌ترین بسامد کاربرد را به خود اختصاص می‌دهند: باده، بت، پیر، ترسایچه، جام، خرابات، خرقة، خمار، درد، زنار، اوباشی<sup>۶</sup>، قلاشی<sup>۷</sup>، ساقی، شراب، رند، عشق، عاشق، مست، معشوق، مغان، نام و ننگ.

### ۵) اشعار وصفی

اشعار وصفی در غزلیات عطار، موضوعات مختلفی را در بر می‌گیرد: از شرح و توصیف احوال و تجارب باطنی و امور انتزاعی گرفته تا بیان ویژگی‌های معشوق؛ اما آنچه در این بخش بیشتر مورد نظر ماست، توصیف طبیعت و محسوسات عالم ماده است. عطار در این نوع اشعار از طریق مشاهده مستقیم و عینی، صفات و ویژگی‌های مظاهر و مناظر طبیعی، فصلهای سال و اشیاء را به وصف کشیده است. در سرودن اشعار وصفی، محسوسات نقش مهمی در تصویرنگاری شاعر و پیدایی صور خیال او دارد؛ زیرا سراینده‌گان توانا به مدد نیروی ذوق، هر آنچه را از اشخاص، صحنه‌های زندگی و طبیعت احساس می‌کنند به کمک نیروی خیال باز آفرینی می‌نمایند. بخشی از توصیفات عطار در قلمرو محسوسات عالم طبیعت مربوط به "صبح" و طلوع دل‌انگیز آن است:

چون ز مرغ سحر فغان برخاست      ناله از طاق آسمان برخاست  
 صبح چون در دمید از پس کوه      آتشی از همه جهان برخاست  
 عنبر شب چو سوخت ز آتش صبح      بوی عنبر ز گلستان برخاست...

(همان:۲۱)

و یا غزل زیر که با ردیف "صبح" سروده شده:

رطل گران ده صبح زانکه رسیدست صبح      تا سر شب بشکند تیغ کشیدست صبح  
 روی نهفتست تیر روی نهادست مهر      پشت بدادست ماه هین که رسیدست صبح  
 بر سر زنگی شب همچو کلاهست ماه      بر در قفل سحر همچو کلیدست صبح  
 (همان: ۱۱۴؛ نیز غزل ص ۱۴۰ و ۵۷۳)

همچنین توصیف فصول سال، انواع گل‌ها، انواع درخت‌ها، انواع بادها، ابر، باران، چمن، بوستان و... را در غزلیات عطار آشکارا می‌بینیم:

چون باد صبا سوی چمن تاختن آورد      گویی به غنیمت همه مشک ختن آورد  
 هرگز ز گل و مشک نیفتاد به صحرا      زین بوی که از نافه به صحرا سمن آورد  
 هر لحظه صبا از پی صد راز نهانی      از مشک بر افکند و به گوش چمن آورد...  
 (همان: ۱۶۴؛ نیز غزل: ص ۳۷۵، ۲۸۹، ۲۳۹، ۲۰۵، ۱۶۶، ۱۶۴، ۱۵۰، ۱۴۰، ۱۳۱)

#### ۶) نمودار درصد کاربرد موضوعات متنوع در غزلیات عطار

درصد	موضوع
۲۷/۸۶	بیان احوال و تجارب درونی با معشوق
۲۰/۹۸	تغزل
۱۷/۶۵	مضامین عرفانی (اعم از موضوعات عرفانی محض و آمیخته‌ای از موضوعات عرفانی با موضوعات دیگر)
۱۶/۰۵	قلندریات (اعم از قلندری محض و آمیخته‌ای از قلندری با موضوعات دیگر)
۸/۱۹	حسب حال
۵/۶۱	وصف
۳/۶۶	تعلیمی (پند و اندرز)

#### نتیجه‌گیری

غزل عطار، از حیث تکنیک‌های بیانی و جوهره و محتوای شعری و تنوع موضوعات گوناگون در شعر فارسی از برجستگی و اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. غزل عطار از عشقی واقعی که

نشان‌گر تجارب باطنی، درونی و روحانی اوست، حکایت می‌کند و چه بسا "نقد حال" شاعر است. عطار در غزل خویش به معنی و محتوا بیش از زبان توجه دارد. غزل او، مضامین عرفانی حکیم سنایی و روانی و فصاحت غزل انوری را توأمان در خود نهفته دارد.

متنوع‌ترین، برجسته‌ترین و برنده‌ترین تعبیرات قلندری را در شعر عطار می‌توان مشاهده کرد. قبل از عطار این ویژگی‌ها در غزلیات قلندری سنایی وجود داشته است، اما شور و هیجان‌ات رندی و قلندری و کاربرد کلمات و واژگان شاخص و برجسته قلندری و ابتکارات ذهنی و زبانی در غزلیات عطار در مقایسه با غزلیات سنایی به مراتب بیش‌تر است؛ هم‌چنین تنوع اصطلاحات و ترکیبات و واژگان را در اشعار قلندری عطار نباید از نظر دور داشت.

در مجموع در دیوان عطار هشتصد و هفتادو دو (۸۷۲) غزل وجود دارد که به ترتیب بیان احوال و تجارب درونی، تغزل و مضامین عرفانی از بیش‌ترین درصد کاربرد برخوردار است. از این مجموع، پنجاه و شش غزل یعنی ۶/۴۲ صرفاً محتوای قلندری محض دارد و محتوای هشتاد و چهار غزل دیگر دیوان او یعنی ۹/۶۳ آمیخته‌ای از مفاهیم قلندری و توصیف می و معشوق و بیان تجارب و موضوعات عرفانی است. اکثر غزلیات عطار به خصوص غزلیات قلندری او دارای "ردیف" است و اصولاً غزل‌های ردیف دار عطار تقریباً سه برابر غزل‌های بدون ردیف اوست. از مجموع هشتصد و هفتاد و دو غزل دیوان او، ششصد و شصت غزل دارای ردیف و دویست و دوازده غزل فاقد ردیف است؛ به عبارت دیگر ۷۵/۶۸ غزل‌های عطار دارای ردیف است.

از دیگر ویژگی‌های غزلیات عطار کمیّت ابیات غزل‌های اوست؛ زیرا تعداد ابیات غزلیات عطار گاه از حدّ متعارف و متوسط غزل فارسی فراتر و یا فروتر است، به عبارت دیگر از ویژگی‌های شکلی غزلیات عطار گاه کوتاهی و بلندی بیش از حدّ معمول آنهاست که گاه به "بیست و سه" و "بیست و چهار" بیت می‌رسد (غزل‌های شماره ۱۰۰، ۱۱۱، ۳۱۷ و ۷۴۹) و زمانی نیز از سه، چهار بیت تجاوز نمی‌کند. (غزل‌های شماره ۵۸۶، ۷۳۰، ۷۵۳، ۸۶۸).

## یادداشت‌ها:

۱. معشوق در این نوع توصیفات، همان "حقیقت مطلق" است در برخی از این نوع غزل‌ها، صفات و ویژگی‌های "حق" به خوبی به تصویر کشیده می‌شود:

ای نهان از دیده و در دل عیان      از جهان بیرون ولی در قعر جان  
هم نهانی هم عیانی هر دویی      هم نه اینی هم نه آن، هم این و آن  
جان زینهنائی تو در داده تن      تن زیندایی تو جان بر میان  
چون ز تو جان نفی و تن اثبات یافت      زین دو وصفند این دو جوهر در گمان

(عطار ۱۳۷۱: ۵۱۹؛ نیز نک. غزل چون نیاید سر عشقت در بیان... ص ۵۱۵)

۲. «مشایخ این طریقت، محو صفت را به اثبات تأیید حق، نفی و اثبات خوانده‌اند و به نفی، نفی صفت بشریت خواسته‌اند و به اثبات، اثبات سلطان حقیقت.» (هجوبری ۱۳۵۸: ۴۹۴).
۳. نیز در باب تمثیل "دَرَه و خورشید" نک. به غزل خورشید رخت بتافت یک روز: ص ۴۴۷.
۴. برای اطلاع بیشتر از تمثیل «سایه و خورشید و شبنم و دریا» ر.ک. به غزل شماره ۸۵۲ ص ۶۸۲؛ غزل شماره ۵۰۸ ص ۴۰۷.
۵. برای اطلاع بیشتر درباره این موضوعات نک. ارزش وقت (ابن الوقت): ص ۵۰، توصیف عشق: ص ۷۱، برتری مقام عاشق بر زاهد: ص ۴۹ و ۳۶۸. عطار در مثنوی های خویش نیز تقابل بین عشق و عقل و برتری مقام عشق را با مهارت و زیبایی به تصویر کشیده است. (نک. عطار ۱۳۳۸: ۳۵)
۶. مقصود از اوباشی «ترک ثواب است هم از کردن طاعت و هم از اجتناب معصیت در غلبه محبت.» (عراقی ۱۳۵۳: ۶۱)
۷. قلاشی «معاشرت و مباشرت اعمال است چنانکه اقتضای احوال است و نیز ترک ثواب سالک را گویند از طاعت.» (عراقی ۱۳۵۳: ۶۱؛ الفتی تبریزی ۱۳۶۲: ۶۳)

## منابع

- الفتی تبریزی، شرف الدین حسین، ۱۳۶۲. *رشف الالفاظ فی کشف الالفاظ*. به تصحیح نجیب مایل هروی. تهران: انتشارات مولی.
- انوشه، حسن. ۱۳۷۶. *دانشنامه ادب فارسی*. تهران: انتشارات سازمان چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد.
- پور جوادی، نصرالله. ۱۳۸۷. *باده جان*. تهران: کارنامه.
- پورجوادی، نصرالله. ۱۳۷۲. *بوی جان*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- داد، سیما. ۱۳۸۰. *فرهنگ اصطلاحات ادبی*. تهران: انتشارات مروارید.
- دوبروین، یوهانس. ۱۳۷۸. *شعر صوفیانه فارسی*. ترجمه مجدالدین کیوانی. تهران: نشر مرکز.
- ریتز، هلموت. ۱۳۷۷. *دریای جان*. ترجمه مهر آفاق بایبوردی و زریاب خوبی. تهران: انتشارات بین المللی الهدی.
- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۷۹. *صدای بال سیمرغ*. تهران: انتشارات سخن.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. ۱۳۷۸. *زبور پارسی*. تهران: انتشارات اگه.

- صارمی، سهیلا. ۱۳۷۳. مصطلحات عرفانی و مفاهیم برجسته در آثار عطار. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- عراقی، فخرالدین ابراهیم. ۱۳۵۳. رساله لمعات و رساله اصطلاحات. به کوشش دکتر جواد نوربخش. تهران: انتشارات خانقاه نعمت‌اللهی.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد بن ابراهیم. ۱۳۳۸. اسرار نامه. به تصحیح دکتر سید صادق گوهرین. تهران: انتشارات صفی علیشاه.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد بن ابراهیم. ۱۳۶۸. الهی نامه. به تصحیح هلموت ریتز. تهران: انتشارات توس.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد بن ابراهیم. ۱۳۷۱. دیوان قصاید و غزلیات. به تصحیح تقی تفضلی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد بن ابراهیم. ۱۳۸۴. منطق الطیر. به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: انتشارات سخن.
- غزالی طوسی، ابوحامد محمد. ۱۳۶۴. کیمیای سعادت. به تصحیح حسین خدیو جم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- غزالی طوسی، احمد. ۱۳۶۸. سوانح العشاق. به تصحیح هلموت ریتز. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کاشانی، عبدالرزاق. ۱۳۷۶. اصطلاحات الصوفیه. به کوشش گل بابا سعیدی. تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. ۱۳۵۸. کشف المحجوب. به تصحیح ژوکوفسکی. تهران: انتشارات طهوری.